

دنیای کودک!

موجود نا شناخته! ناشناخته تر! انفعالات و عواطف

* * *

موجود ناشناخته!

... آهسته آهسته قدم میزد، در درون خود غرق شده بود، فکر میکرد و سؤال ردیف می -

نمود. سؤالهای بظاهر ناچیز! اما در واقع، خیلی دقیق و پرمغز! ...

چرا فکر کنیم؟! چرا این زحمتهای خود را بخود هموار سازیم، ما که حتی معنی فکر را نفهمیده ایم دستگاهی را که در نهاد ما اندیشه می سازد و گاهی ملیونها انسان را بخود جلب میکند و همه را بهره مند مینماید و دست رد بسینه هیچکس نمیگذارد، ناشناخته ایم!

جهانی کوچک در جهانی بزرگ! لا اقل از آن جهان بزرگ چیزهایی فهمیده ایم، روزنه‌هایی پیش چشممان ما گشوده شده است، توانسته ایم بنفع خود کارهایی انجام دهیم، تغییراتی بوجود آوریم، تسخیر کنیم و بهره برداری نماییم، انصافاً تا کنون از این رهگذر استفاده‌هایی سرشار برده ایم و هنوز هم این استفاده‌ها در حال فزونی است چه امیدها و آرزوهایی که در این راه؛ در دل داریم! طبعاً هر گونه موفقیت و پیروزی، نخست با امید و آرزو شروع میشود، پیروزی‌ها غنچه‌های باطراوت و شکوفه‌های امیدها و آرزوهایی هستند که قرنها پیش، همچون رؤیاهایی دل انگیز و شیرین، اسباب سرگرمی و دلخوشی نیاکان ما بوده‌اند، لذا امید و آرزو تنها عیب نیست بلکه نقطه مقابل آن یا سوناامیدی، بزرگترین عیب است قرآن کریم دستور میدهد که هر گاه از تمام اسباب مادی مأیوس شدید و روزنه‌های امید بروی شما بسته شد، بخدا امیدوار باشید (۱)

ولی از این جهان کوچک یعنی از این وجود خودمان چه شناخته ایم؟! چه استفاده‌هایی برده ایم؟! چه تغییرات مفیدی در خود ایجاد کرده ایم؟! نخواسته ایم بفهمیم یا نتوانسته ایم راستی آیا حق باخواجیه حافظ شیرازی است که میگوید:

وجود ما معنائیست حافظ
که تحقیقش فسون است و فسانه... ۱۹

و حق باد کتر الکسیس کارل فرانسوی است که در کتاب «انسان موجود ناشناخته» میگوید:
«جهل ما از خود زیاد است و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر

پرسشهایی که محققان و مطالعه کنندگان زندگی انسان طرح میکنند، بدون پاسخ مانده است؛ یا اینکه حق با حکیم یونانی، سقراط است که میگفت: «خود را بشناس»؛ همانطوریکه روانشناسان، برای شناخت انسان همواره در کوشش و تلاش هستند و میگویند: «اولین هدف روانشناسی علمی برقرار ساختن اصول و کشف حقایقی است که سبب میشود رفتار و سلوک را بهتر بفهمیم، علم بر رفتار که در اثر مشاهده و تجربه حاصل میشود بیا کمک میکند که خود و دیگران را بهتر بشناسیم و در نتیجه بهتر بتوانیم رفتار خود و دیگران را کنترل کنیم» (۱)

منزما و سلسله اعصاب ما چیزهایی هستند که کار تفکر، تخیل، حفظ، احساس و تحریک را بر حسب ظاهر بر عهده دارند، آیا اینها خود بطور اتوماتیک، اینکار را میکنند یا اینکه نیروی دیگری بر اینها حکومت میکند؟ ... گروهی این گروهی آن پسندند.

در خود عمل سلولهای عصبی که دانشمندان فیزیولوژی و روانشناسی، توانسته اند از طرز کار آنها پرده بردارند هنوز نقاط مبهمی وجود دارد، سلول عصبی که آن را «نورون» می نامند، از یک طرف دارای یک رشته طولانی است که آن را آکسن (Axone) می نامند؛ و از طرف دیگر دارای چند رشته کوتاه است که آنها را داندريت (Dendrites) میگویند و وظیفه آکسن، گرفتن تحریکات و تأثیرات عضوهای حسی است، که بصورت موجی از الکتریسته بنورون دیگر منتقل میشود، نقطه ای که در آنجا داندريت يك نورون با آکسن نورون دیگر، بستگی پیدا می کند، سیناپس (Synapse) میگویند. نقطه ابهام اینجاست که موج مزبور بوسیله یکی از رشتههای داندريت، عبور میکند و با آکسن میرسد و بارشتههای دیگر داندريت، سروکاری ندارد؛ ولی همیشه هم از یک رشته عبور نمیکند؛ شاید تفاوتهایی که در حواس ما هست، ناشی از همین عبور موج، از یکی از رشتههای داندريت باشد، ما گاهی از بوی عطر لذت می بریم و گاهی متنفر میشویم، طعم يك غذا همیشه برای ما یکسان نیست، شنیدن يك سخنرانی یا یک حکایت، همیشه برای ما مطبوع و دلچسب نیست، علت چیست؟ آیا اینها نقش همان رشتههای داندريت است یا چیز دیگر؟ (۲)

ناشناخته تر!

از این جهان کوچک، جهانی کوچکتر ولی ناشناخته تر و اسرارآمیزتر نیز وجود دارد.

(۱) روانشناسی عمومی جزوه، شماره یک نشریه مؤسسه ملی روانشناسی.

(۲) تفصیل بیشتر این بحث را در کتاب روانشناسی کودک و کتاب مقدمه روانشناسی از

دکتر مهدی جلالی مطالعه فرمائید.

آنجا که نه چشم کار میکند؛ نه گوش آهنگی میشوند و نه برای حدس و گمان راهی است.
آنجا که برخلاف تصور ظاهر بینان و کوتاه نظران، دنیای است اسرار آمیز، پیچیده و
بفرنج یعنی دنیای کودک .

مادست کم ، با بزرگها تماس می گیریم ؛ صحبت می کنیم ، آثاری در چهره آنها و وضع
ظاهری آنها می نگریم ، که از درون آنها ، از دنیای اسرار آمیز آنها تاحدی پرده بر میدارد
ومی توانیم از این رهگذر ، با آنها روابطی داشته باشیم .

آنان آثاری از قبیل رنج و لذت که روانشناسان آنها را **انفعالات** می نامند و خشم ، حسد ،
کینه ، ترس ، غم ، شادی ؛ نفرت ، رقت ، عشق ، محبت ، شرم و حیا و... که روانشناسان
آنها را **عواطف** می نامند ؛ از خود نشان میدهند .

حتی اشخاصی بکمک هوش و فراست و تجارب شخصی مثل یک روانشناس با مردم رفتار میکنند
محبوب میشوند ، سخنان و مقالاتشان در مردم اثر میگذارد ، در دلهای مردم جامیگیرند و بر
دلهایشان حکومت میکنند و چه استفاده های تربیتی که اینها می توانند از موقعیت خود بنمایند !
سرمشقی خوب باشند ! و جامه را بسوی کمال و سعادت رهنمون گردند اولی از **کودک** چه می -
فهمیم ؟! او هنوز نه تنها بی تجربه است و رابطه و تماسی با کسی ندارد ، بلکه هنوز سلسله اعصاب
او نیز چنانکه باید و شاید رشد نکرده و عمل دستگاهها از یکدیگر مجزا نشده اند « آکسنها » مثل
سیمهای تلفن نزدیک یکدیگر قرار گرفته اند و تشکیل یک « کابل » میدهند ، بدیهی است که سیم -
های تلفن که درون یک کابل جا گرفته اند ، هر کدام حامل خبر مخصوصی هستند و برای اینکه با
یکدیگر اتصال پیدا نکنند ، بوسیله پوششی از سیمهای دیگر جدا شده اند ، اکثر آکسنها
نیز پس از رشد کامل بوسیله پوششی از یکدیگر جدا میشوند ، با اینکه پوشیده شدن آکسنها از پیش
از تولد شروع میشود تا مدتها بعد از تولد ادامه دارد ، در انسان بیش از نصف « آکسنها » بعد از تولد
دارای روپوش میشوند ولی در حیوانات - تقریباً - این عمل تا هنگام تولد انجام یافته است ، از
اینرو برخی از حیوانات ، مثل **جوجه مرغ** ، **جوجه موش صحرائی** و... می توانند تمام اعمال
جوجه و موش و... بالغ را انجام دهند ، اما بچه انسان چه طور ؟! « تیانی » و « کازاماژر » ثابت
کرده اند که حتی اعصاب بچه گربه نیز تا دارای روپوش نشوند ، نمیتوانند برخی از اعمال را
انجام دهد (۱)

(۱) روانشناسی کودک .

انفعالات و عواطف

بنابر این دنیای کودک خیلی مرموز و پیچیده و بفرنج است، بعقیده برخی از روانشناسان، «کودک فقط میان «رنج» و «بی تفاوتی» نوسان میکند، هنگام گرسنگی، گرمی، سردی و تری بستر، آزارمی بیندورنج بروی چیره میشود و هنگام تعادل حرارت؛ خشکی و راحت بستر، سیری شکم، و نداشتن درد، دیگر هیچگونه احساسی باودست نمیدهد و در حال بی تفاوتی و بی خبری درد نیای پیرامون خود غرق میشود و وجود خود را احساس نمیکند» (۱)

چنانکه گذشت، در انسان بالغ، همه انفعالات و عواطف؛ مرا تبار شد و تکامل خود را پیموده و در موقعیتهای مختلف، عواطف و انفعالات گوناگونی از خود نشان میدهد و بطور کلی هر احساسی با یک حالت انفعالی یا عاطفی همراه است، حتی احساساتی که ما در برابر آنها - ظاهراً - بی تفاوت هستیم، بالاخره با یکی از حالات عاطفی یا انفعالی همراه است ولو اینکه خیلی خفیف و ناچیز باشد.

در حالیکه کودک چنین نیست و اگر عقیده مذکور صحیح باشد، در حال آسایش، او هیچگونه احساسی - حتی احساس وجود خود - ندارد.

در کتاب روانشناسی رشد و پرورش کودک مینویسد: «هنگام تولد؛ کودک برای ابراز پاسخهای عاطفی آمادگی بالقوه دارد، در آغاز، جز انفعالات مبهم چیزی از رفتار عاطفی کودک، مفهوم نمیشود ولی بتدریج واکنشهای عاطفی وی شکل و الگوی مشخص بخود میگیرد، بطوری که می توان تشخیص داد که آیا کودک دچار ترس، خشم یا عاطفه دیگر است؟ با احتمال قوی نوزاد و کودک خردسال جز دو حالت نسبی «خوشی» و «آشفتنگی» که با احتیاجات طبیعی جسم او ارتباط دارد چیزی احساس نمیکند».

اکنون، ادرصد این هستیم که آمادگی بالقوه طفل را برای پاسخهای عاطفی آنطوری که باید و شاید بمرحله فعلیت رسانیم و راه صحیح و مستقیم آن را پیدا کنیم، بخواست خداوند متعال در مقاله دیگر تحت عنوان «پرورش عواطف» این هدف را دنبال خواهیم کرد.

(۱) روانشناسی رشد و پرورش کودک